

روزهای داستانی

(مجموعه داستانهای کوتاه)

نویسنده: وحید شیخ احمد صفاری

با همکاری: سندره فرهنگی ادبی یادداشت نو

انتشارات یادداشت نو





گردآوری: وحید شیخ احمدصفری

عنوان: روزهای داستانی (مجموعه داستانهای کوتاه)

عنوان و نام پدیدآور: روزهای داستانی (مجموعه داستانهای کوتاه)

به قلم وحید شیخ احمدصفری و دیگران

مشخصات نشر: یزد، پیدلانت بو، ۱۳۹۲.

مشخصات ظاهری: ۱۲۰ ص.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۳۹۷۱-۱-۲

نوع سند: فهرست نویسی: فیا

یادداشت: به قلم وحید شیخ احمدصفری، فروزان مرتضوی نسب

سبک: سبک معاصر، فاطمه دهقان، الناز علیخانی

موضوع: داستان کوتاه استان یزد.

موضوع: داستانهای کوتاه فارسی - قرن ۱۴ - مجموعه‌ها

موضوع: داستانهای کوتاه فارسی - ایران - یزد

شناسه افزوده: شیخ احمدصفری، وحید، ۱۳۴۸

رده بندی کنگره: ۱۰۲/۴۰۲۱۵

رده بندی دیویی: ۳/۶۲۰۸۴۸

شماره کتابشناسی ملی: ۳۲۱۰۰۴



یزد، میدان مارکار، کوچه ی جنب بانک

تلفن تماس: ۶۲۶۵۳۹۱ - ۳۵۱ - ۵ و ۷۱۸

روزهای داستانی (مجموعه داستانهای کوتاه)

با همکاری موسسه فرهنگی ادبی پیدلانت بو

طراح جلد: فرشته فتاحی

صفحه آرائی: سمانه السادات ملک ثابت

ویراستاری: سمانه السادات ملک ثابت

نیتوگرافی: ...

چاپ: ...

چاپ اول: پاییز ۱۳۹۲

تیراژ: ۱۰۰۰

همه ی حقوق محفوظ است.

سخنی دیگر اما...

یکی بود، یکی نبود. غیر از خدای مهربان هیچ کس نبود...

فقطاً کمتر کسی است که با این جمله آشنایی نداشته باشد. جمله‌ای که سرآغاز و شروع قصه و داستان‌های است که با آن‌ها از مرز مینی به سرزمینی دیگر سفر می‌کنیم و به هر جا که می‌خواهیم سرک می‌کشیم. سفری که شاید در بیرون از قصه‌ها برای ما مقدور نباشد! اما یک داستان خوب و حتی یک قصه گوی خوب، می‌تواند لذت این علایق و آرزوهای دور و دراز ما را برآورده سازد.

تجربه جهانی درونی قصه‌ها بسیار شیرین و پسند ماست. در داستان‌ها، با حیوانات و اشیاء، حیرت می‌زنیم. به آن‌ها سفر می‌کنیم. در آسمان‌ها می‌رویم و سبدهای ستاره می‌چینیم و از ساقی یک لوبیای سحرآمیز بیابا می‌رویم و با دیوها و غول‌های ترسناک و دم که نماد پلیدی و بدی و زشتی هستند می‌جنگیم و آدمک چوبی می‌سازیم که وقتی کار نمی‌کنند، بعد از آدم می‌شود و وقتی دروغ می‌گوید، تبدیل به الاغ می‌شود. حتی را که نمی‌توانیم در عالم واقع بگیریم در داستان‌ها می‌گیریم و از داشتن همه‌ی این چیزها لذت می‌بریم.

اما همه‌ی داستان‌ها سیاهی و غم‌انگیز نیستند. بسیاری از آن‌ها حقیقی و حتی گاهی حوادث و وقایعی است که اتفاق افتاده و نویسنده فقط به سبب ادبیت و برای شادمانی، آن را نوشته است.

وحید شیخ احمد صفاری

داستان نویس و منتقد داستانی

زمستان ۹۱

- ۳..... وحید شیخ احمد صفاری
- ۳..... حجم خط خوردن‌های ناراض
- ۷..... برای حسدا
- ۱۰..... فروزان مرتضوی نسب
- ۱۰..... لادن روز، آن کوجه
- ۱۶..... در امتداد خاطره
- ۱۸..... رها ندما
- ۲۰..... سید محمد مرتضی قرقچیان
- ۲۰..... ی بنهار
- ۲۲..... پرده، مثل دستهای مادر بزرگ
- ۲۴..... ف نند
- ۲۶..... ریم ان دلی
- ۲۶..... ع
- ۴۴..... سگینه آذین کش
- ۴۴..... عینک
- ۵۰..... زندگی هم زیاده
- ۵۷..... فاطمه دهقان
- ۵۷..... دلایل (رسمانی) دلپسندی
- ۶۱..... ساجده
- ۶۳..... رویای شب
- ۶۴..... الناز علیخانی
- ۶۴..... تنها تا مرگ
- ۶۶..... هشتی خاموش
- ۶۸..... یادچرخه
- ۷۰..... ملیحه فلاح
- ۷۰..... مغازه رحمان کجیل

وحید شش در دماغ

حجم خط خورده‌ی باران

چاره‌ای نبود. باید عاشقش می‌شدم. شدم. عاشقش که آن روز دیدم و بعد از آن. به خودش، فکر می‌کردم فقط. مانتوی کوتاه فرم لباسش هم، دلم می‌خواست بر لباس منزل بنمیش. کاش بهانه‌ای می‌شد. شد. رفتم. نشد. اما. قرار چند تا کوچه دورتر از منزلش گذاشت. دلم گرفت. گل به آنتو تنش بود. کوتاه نبود. دمپایی پایش بود و عجله. عاشق پای لخت بی جورایش شدم. هیجان اضطراب، نگاهش بر کمر کاو کرده بود. گلش توی دستم بود هنوز، سرپیچ، پیچید ... خداحافظ! نفهمید. فهمیدم.

سه روز باران شرره کرد تو ناودانی‌ها و شاخه شاخه آب باریکه شد سمت عچه سه روز ختم. تب بود؟ می‌گفتند. می‌دانستم نیست. دردم بود با عشق فقط. لرز، باران راقند تند می‌شست از صورتم. غم می‌داشتنش فکر می‌کردم. بی فایده بود. باران حجم خسته دهانم را تاباشت. دندان‌هایم کلید شد. فریادم ز باران کم‌آب. تو دل سنگین شده‌ام آوار شد. بی هیچ شنیدی! نفهمید. نفهمیدند. می‌دانستم در آواز باران نمی‌فهمد. نمی‌فهمند.